

بررسی حقیقت و مراتب وجودی انسان کامل از دیدگاه عقل و نقل

محمدحسین قیاسی^۱

محمدعلی وطن دوست^۲

چکیده

با اینکه در مطلوبیت کمال بما هو کمال، هیچ اختلاف نظری نیست؛ ولی در چیستی و نوع کمال نهایی انسان دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد، لذا در این مقاله، درباره مسأله چیستی کمال از دید آیات و در بیان حکما بحث شده است. در ابتدا به بیان معانی لغوی و اصطلاحی کمال پرداخته شده و در ادامه دیدگاه‌های مختلف درباره کمال بیان شده است که در ضمن آیه شریفه‌ای که ذکر می‌شود، علامه طباطبایی می‌فرماید: غایت و غرض اصلی خلقت، انسان کامل است و در بیان جناب ملاصدرا این است که انسان کامل، مظهر حقیقی تجلی حق تعالی در تمام مظاهر امری و خلقیش است و طبق مفاهیم و همچنین مراتب و ویژگی‌های وجودی که از انسان کامل ارائه می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت انسان کامل، کامل‌ترین وجود و مخلوقی است که حق تعالی در آن، بروز و ظهور یافته است، البته می‌توان، فلسفه وجودی انسان کامل را در این دانست که وجود او واسطه و دریچه دریافت فیض ممکنات از خداوند متعال است.

کلیدواژه‌ها: انسان کامل، مظهر تجلی حق، واسطه فیض، خلق

۱. طلبه سطح دو و سه رشته تخصصی فلسفه و کلام مدرسه علمیه نواب.

۲. استادیار دانشگاه فردوسی مشهد.

مقدمه

هر انسانی، هر چند توجه نداشته باشد اما به دنبال دستیابی به کمال خویش است و در افعال خود شاید بدون اینکه خیلی متوجه باشد تنها در پی تکامل خویش است، هر چند ممکن هست در تعیین مصداق آن اشتباه کند؛ برای مثال اگر دقت کند می‌بیند که در زندگی خود مدام در پی قدرت و لذت و عواطف و ... است.

حال با توجه به این مسأله مهم که مصداق حقیقی کمال و یا خود انسان کامل چیست، در این مقاله سعی شده است تا به صورت اجمالی، مصداق اتم و اکمل انسان کامل بیان شود تا بتوانیم با شناخت حقیقی از انسان کامل به مسیر سعادت و کمال حقیقی خود معرفت پیدا کنیم.

مفهوم کمال

کمال در لغت به معنای اسم هست که در ذوات و صفات به کار می‌رود و هنگامی که گفته می‌شود: شیء کامل شد؛ یعنی اجزایش تمام و زیبایی‌هایش کامل شد. (فراهیدی، ۱۳۷۳: ۵/۳۷۸) و

در اصطلاح، یعنی آنچه که تمامیت شیء به آن باشد و آنچه کمال نوع به آن بستگی دارد _ در ذات یا صفات _ کمال می‌نامند.

(ملاصدرا، بی تا: ۲/۱)

البته در بیان فلاسفه، کمال به دو قسم تقسیم می‌شود: کمال اول که مراد همان چیزی است که نوعیت یک شیء به واسطه آن بالفعل می‌شود؛ مثل نوع انسان و کمال ثانی، اعراض لاحق بر همان صورت نوعیه یک جسم از حیث فعل و انفعالات هستند؛ مانند حرکت برای انسان.

(ابن سینا، ۱۳۷۵: ۲۲/۱)

دیدگاه‌های مختلف درباره انسان کامل

مکتب عقل

یک نظر، نظر عقلیون یا اصحاب عقل است؛ یعنی نظر کسانی که به انسان بیشتر از زاویه عقل می‌نگریسته‌اند و گوهر انسان را همان عقل او می‌دانسته‌اند و نه چیز دیگر. عقل هم، یعنی قوه تفکر و قوه اندیشیدن. برخی فلاسفه قدیم، نظیر بوعلی سینا این طور فکر می‌کرده‌اند. آن‌ها مدعی بوده‌اند که انسان کامل یعنی «انسان حکیم» و کمال انسان، در حکمت انسان است. مقصود آن‌ها از حکمت چیست؟ آیا مقصود آن‌ها از حکمت، همان چیزی است که ما امروز به آن «علم» می‌گوییم؟ نه، مقصودشان از حکمت، البته حکمت نظری، نه عملی، «دریافت کلی صحیح از مجموع هستی» است که این غیر از علم است؛ زیرا علم دریافتی است از بخشی از هستی.

حکمت از نظر فیلسوف، یعنی اطلاع کلی از سراسر هستی و از مجموع اندام عالم، به طوری که در آینه ذهن حکیم، سراسر هستی و اندام عالم منعکس شود؛ یعنی همه هستی، ولی به صورت مبهم در عقل حکیم، مشخص شده باشد. می‌گفتند کمال نفس انسان به این است که مجموع اندام عالم، نه یک جزء بالخصوص و بی اطلاع از جای دیگر در ذهن او منعکس شود. این را به این تعبیر می‌گفتند:

«صیرورة الانسان عالماً عقلياً مضاهياً للعالم العینی؛ گردیدن و شدن انسان، جهانی عقلانی مشابه با جهان عینی»، یعنی انسان خودش، یک جهان در برابر آن جهان بشود؛ با این تفاوت که آن جهان، عینی است و این جهان، جهانی عقلانی و فکری.

انسان کامل به عقیده فلاسفه، انسانی است که عقلش به کمال رسیده است؛ به این معنا که نقش اندام هستی در

ذهنش پیدا شده است؛ ولی با چه (وسیله به اینجا رسیده است)؟ با قدم فکر، با قدم

استدلال و برهان و با قدم منطقی حرکت کرده تا به اینجا رسیده است

؛ ولی فلاسفه، تنها به این قناعت نمی‌کردند و می‌گفتند دو حکمت وجود دارد:

حکمت نظری، یعنی شناخت عالم به این صورتی که بیان شد و حکمت عملی. حکمت عملی چیست؟ تسلط کامل عقل انسان بر همه غرائز و همه قوا و نیروهای وجود خود.

آن وقت می‌گویند اگر شما در حکمت نظری، عالم را با فکر و استدلال، آن طور که گفتیم درک کنید و در حکمت عملی، عقل خودتان را بر نفستان مسلط کنید، به طوری که نفس و قوای نفسانی تابع عقل باشند، شما یک انسان کامل هستید. (مطهری، ۱۳۸۵: ۱۰۴ و ۱۰۵)

مکتب عرفان

مکتب دیگر در باب انسان کامل، مکتب عشق است. مکتب عشق که همان مکتب عرفان است، کمال انسان را

در عشق که مقصود، عشق به ذات حق است و در آنچه که عشق، انسان را به آن می‌رساند، می‌داند. مکتب عشق برای رسیدن انسان به کمال، عقل را کافی نمی‌داند و می‌گوید: عقل، جزئی از وجود انسان است، نه اینکه تمام ذات انسان عقل او باشد، عقل مثل چشم، یک ابزار است، ذات و جوهر انسان که عقل نیست، ذات و جوهر انسان، روح است و روح از عالم عشق است و جوهری است که در آن، جز حرکت به سوی حق، چیز دیگری نیست. این است که عقل در این مکتب، تحقیر می‌شود. حافظ گاهی این مطلب را با تعبیرات عجیبی می‌گوید:

بهای باده چون لعل چیست، جوهر عقل
بیا که سود کسی برد کاین
تجارت کرد

عرفا همیشه، مستی را به آن معنا که خود می‌گویند بر عقل ترجیح می‌دهند. آن‌ها حرف‌های خاصی دارند. توحید، نزد آن‌ها معنی دیگری دارد. توحید آن‌ها وحدت وجود است. توحیدی است که اگر انسان به آنجا برسد، همه چیز شکل (حرفی) پیدا می‌کند. در این مکتب، انسان کامل در آخر، عین خدا می‌شود. اصلاً انسان کامل

حقیقی، خود خداست و هر انسانی که انسان کامل می‌شود، از خودش فانی می‌شود و به خدا می‌رسد.

(مطهری، ۱۳۸۵: ۱۰۴ و ۱۰۵)

انسان کامل در بیان قرآن

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (هود، ۷) علامه طباطبایی در تفسیر آیه شریفه می‌فرماید:

«انسان، کامل‌ترین انواع موجودات و متقن‌ترین مخلوقات جسمانی موجود در آسمان‌ها و زمین است و اگر جنس بشر در جانب علم و عمل، رشدی صالح و نمودی درست داشته باشد، ذات او از هر موجود دیگر افضل و شریف‌تر و مقامش رفیع‌تر است و درجه بلندتری دارد، هر چند که آسمان‌ها هیكلی بسیار بزرگ‌تر دارند و خدای تعالی در مقام احتجاج، علیه کفار خطاب به ایشان می‌فرماید: «أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا» و معلوم است که هر مصنوعی که مشتمل بر کمال و نقص باشد، کمال آن، غرض و مورد نظر صانع آن است، نه نقص آن و به همین جهت است که خود ما مراحل مختلف وجود انسان را که روزی، منی بود و سپس جنین شد و آنگاه طفل شد و همچنین سایر مراحل آن را، مقدمه وجود یک انسان کامل و تمام عیار شمرده، می‌گوییم این مراحل، مقدمه پدید آمدن آن انسان است؛ چون غرض اصلی، پدید آمدن آن انسان کامل است و اما مراحل نقص آن منظور نیست و همچنین است هر موجود دیگر ...»

با این بیان روشن می‌شود که بهترین افراد انسان _ اگر در بین انسان‌ها افرادی باشند که از هر جهت برتری داشته باشند _ غایت و غرض اصلی از خلقت آسمان‌ها و زمین‌اند و لفظ آیه نیز خالی از اشاره و دلالت بر این معنا نیست؛ برای اینکه جمله «أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» می‌فهماند که مقصود اصلی مشخص کردن کسی است که بهتر از دیگران عمل می‌کند، چه اینکه آن دیگران اصلاً عمل خوب نداشته باشند و یا داشته باشند؛ ولی به پایه آنان نرسند. پس کسی که عملش از عمل تمامی افراد

بهرتر است، چه اینکه تمامی افراد نیکوکار باشند؛ ولی به پایه آن شخص نرسند و یا اصلاً نیکوکار نباشند، بلکه بدکار باشند، مشخص کردن آن کس، غرض و مقصود از خلقت است و با این بیان، معنای حدیث قدسی که در آن خدای تعالی، خطاب به پیامبر گرامیش فرموده است: «لولاک لما خلقت الافلاک؛ اگر تو در نظر نبودی، من افلاک را نمی آفریدم»، روشن می شود؛ برای اینکه آن جناب از تمامی افراد بشر افضل است.» (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۲۲۶/۱۰)

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب، ۷۲)

انسان، موجودی است با استعداد فوق العاده که می تواند با استفاده از آن، مصداق اتمّ (خلیفه الله) شود. می تواند با کسب معرفت، تهذیب نفس و کمالات به اوج افتخار برسد و از فرشتگان آسمان هم بگذرد.

این استعداد، توأم است با آزادی اراده و اختیار، یعنی این راه را که از صفر شروع کرده و به سوی بی نهایت می رود، با پای خود و با اختیار خویش طی می کند. آسمان، زمین و کوهها دارای نوعی معرفت الهی هستند، ذکر و تسبیح خدا را نیز می گویند، در برابر عظمت او خاضع و ساجدند؛ ولی همه اینها به صورت ذاتی، تکوینی و اجباری است و به همین دلیل، تکاملی در آن وجود ندارد.

تنها موجودی که قوس صعودی و نزولیش بی انتها است و به طور نامحدود، قادر به پرواز به سوی قلّه تکامل است و تمام این کارها را با اراده و اختیار انجام می دهد، «انسان» است و این است همان امانت الهی که همه موجودات از حمل آن سر باز زدند و انسان به میدان آمد و یک تنه آن را بردوش کشید!

لذا در آیه بعد، می بینیم انسانها را به سه گروه تقسیم می کند: مؤمنان، کفار و منافقان.

بنابراین، در یک جمله کوتاه و مختصر، باید گفت امانت الهی، همان قابلیت تکامل به صورت نامحدود، آمیخته با اراده و اختیار و رسیدن به مقام انسان کامل و

بنده خاص خدا و پذیرش ولایت الهیه است.

(مکارم شیرازی، ۱۳۸۰: ۱۷ / ۴۸۱)

انسان کامل در بیان ملاصدرا

انسان کامل، کسی است که حق را می‌پذیرد و به نور او در تمام تجلیاتش هدایت می‌یابد و او را به حسب تمام اسمائش می‌پرستند. در واقع او «عبداللّه» است؛ از این روی، کامل‌ترین فرد نوع انسان، بدین نام نامیده شده است؛ چون او حق اول را در تمام مظاهر امری و خلقیش _ بدون وارد آمدن تکثری، نه در ذات و نه در تجلی _ مشاهده کرده است.

انسان کامل بالفعل، تحت اسم اعظم واقع است و آن، اسم جلاله (الله) است و فرشته تحت اسماء تنزیهی، مانند «سبوح قدوس» واقع است و فلک تحت اسم «دائم رافع ربه» و امثال اینها واقع است. پس انسان، معلم تمام اسماء تنزیهی و تشبیهی است. آیا نمی‌بینی که روح دائمی فلک، روح مضاف است و روح این گونه از انسان، روح مرسل است که از خانه جسم طبیعی و بلکه مثالی بلکه از هر دو عالم صوری مطلق و آزاد است که خلع نعلین کرده و دو کون را به دور می‌اندازد و فرشته مقرب اگر چه روح مطلق است؛ ولی معلم تمام اسماء تنزیهی و تشبیهی نمی‌باشد.

این دسته از انسان‌ها، ختم‌کنندگان در زنجیره صعودی‌اند و اینان، همان عقول صاعدانند که بی‌نیاز از استعمال بدن و آلات بدن می‌باشند، گویی که از لباس بدنشان بیرون آمده و کالبدها را رها کرده‌اند. این ختم‌کنندگان در مقابل و به ازاء عقولی هستند که آن‌ها توانج و گشایندگان زنجیره نزولی‌اند و اگر حجاب و مانع کوچکی هم مانده، به زودی به کلی برطرف خواهد شد؛ چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام خلع (بدن) فرمود:

«به خدای کعبه سوگند که رستگار شدم»، پس عبادت آنان، از جهت کیفی برتر از عبادت ملک است؛ چون بسا عمل اندک خالصانه، بر عمل فراوان بسیار برتری دارد، همین طور است معرفت - نسبت به فرشته - زیرا انسان کامل، خدای را به تمام

اسمائش می شناسد و در اینجا شاید مراد مصنف تذکره انسان بشری - از آن روی که بشر است - می باشد. (ملاصدرا، ۱۳۹۲: ۲/۳۶۶)

عوالم عالی (قضاء و قدر، لوح و قلم، لوح محفوظ) کتاب و دفترهای الهی و نوشته‌های ربانی است که نخست دست پروردگار رحمان به قلم نورانی در لوح محفوظ، کلمات و حروفی عقلی را نوشته است که اسرار و رازهای آن‌ها را جز پاکان از آلودگی‌های جسمانی و غیر محجوبان به حجاب‌های ظلمانی، ادراک و لمس نمی‌کنند، چنانکه خداوند در وصف قرآن می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ؛ این قرآنی ارجمند، در نامه‌ای نهفته است که ادراک آن جز پاکان نکنند، نازل شده از پروردگار جهانیان است.» (واقعه، ۷۷-۸۰) این کتاب را فرشتگان گرامی - کرام الکاتبین: «فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَرَةٍ؛ در صحیفه‌هایی ارجمند و والا و پاکیزه، به دست نویسندگانی گرامی که نگو و صالح‌اند»، (عبس، ۱۳ - ۱۶) نوشته‌اند و این نوشته‌های مذکور، تمامی اصول نوشته‌های الهی‌اند؛ اما فروع آن‌ها هر چه که در وجود، از موضع شعور است می‌باشد؛ مانند: نفوس و قوای حیوانی، وهمی و خیالی و غیر اینها از مدارک و مشاعر و انسان کامل، کتابی است که جامع این کتاب‌های مذکور می‌باشد؛ چون او نسخه و رونویس عالم کبیر است؛ یعنی از حیث روح و عقلش، کتاب عقلی است و از حیث قلبش یعنی نفس ناطقه‌اش، کتاب لوح محفوظ است و از حیث نفس حیوانیش یعنی قوه خیالی، کتاب محو و اثبات است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام بدین مطلب اشاره کرده و فرموده است:

«تو آن کتاب مبینی هستی که به واسطه آیاتش، پنهانی‌ها آشکار می‌شود.»

بدان وقتی نفس انسانی، کمال یافت و به غایت استکمال خود رسید و پس از ترقیات و تحولات و تبدل نشأتش تجدد پیدا کرده و به عالم علوی رسید، کتاب علوی الهی می‌گردد، چنانکه خداوند بدان اشاره کرده و فرموده است: «كَلاَّ إِنَّ كِتَابَ

الأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ؛ کتاب و نوشته نیکان در علیین است.» (مطففین، ۱۸)

(ملاصدرا، ۱۳۹۲: ۲/۳۶۶)

مراتب وجودی انسان کامل

ما از راه نظر در حال انسان کامل و درجاتش در کمال گوئیم، اندیشه گر در آفرینش آسمان‌ها و زمین، وقتی نظر به این جهان کند و آسمان و زمین و آنچه را که بین آن دو وجود دارد، مشاهده کند، صورت آن‌ها در قلبش ظاهر می‌گردد، به طوری که اگر دیدگانش را بریندد، آن صورت‌ها را در خیالش و متمثل و حاضر در حضورش می‌بیند تمام‌تر از صورت خارجی در برابر حسّش - سپس از خیالش به صورتی به نفسش، و از آن - اگر دارای عقل بالفعل باشد. به عقل بسیطش که متحد با عقل فعال است، می‌رسد؛ لذا حقایق موجودات که نخست داخل در حس شده بودند و سپس در خیال و عالم مثال و همین طور تا عالم امر و عقل فعال، حصول پیدا می‌کنند.

پس نوشته عالم حس، موافق با نوشته آن عوالم است و آن‌ها مطابق با نوشته موجود در لوح محفوظ‌اند که به قلم الهی نوشته شده است. این نوشته‌ها و کتاب‌ها، در وجود ابتدایی بر ترتیب، برتر پس از برتر و نزدیک‌تر به حق متعال پس از نزدیک‌تر، مترتب‌اند؛ بنابراین آنچه در قلم است، بر آنچه در لوح محفوظ است، پیشی دارد و آن (لوح محفوظ)، بر آنچه در لوح محو و اثبات است، پیشی دارد و آن، بر آنچه در صفحه عالم اکوان و موجودات که با مرکب مواد جسمانی هیولانی، نوشته شده است، پیشی دارد و ترتیب اینها در وجود اِعادِی (معادی و بازگشتی)، برعکس ترتیب ابتدایی است. پس وجود حسی آن‌ها را وجود جسمانی مادیشان دنبال می‌کند، سپس آن را وجود مثالی قدری آن‌ها پیروی می‌کند و بعد آن را وجود عقلی قضایی تفصیلی آن‌ها تابع است و آن را وجود بسیط قلمی اجمالی‌شان پیروی می‌کند، و تمام آن‌ها را علم ازلی پیروی می‌کند؛ لذا آمر، به آنچه که نخست بوده باز می‌گردد و آن، بیان الهی است که:

«اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ خداست که خلق را پدید آورده و آن را باز می‌گرداند و پس از آن، به سوی وی بازگشت می‌یابید.» (روم، ۱۱) این نیز از لطایف و ظرایف خلقت الهی و حکمتش در خلق انسان کامل و گردیدنش به گونه‌ای که انسان کبیر گردد پس از آنکه انسان صغیر بود - می‌باشد؛ بنابراین گویی که تمام وجود، مانند شخص واحدی (یک انسان است که بر نفس خودش گردش می‌کند و گویی که وی کتاب بزرگی است که آغازش عین پایانش می‌باشد و عالم - تمامش - تصنیف الهی است و (او مصنف این کتاب کبیر است) که به عقل، آغاز کرده و به عاقل، پایان بخشیده است. چنانکه فرموده: «أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ مگر ندانسته‌اند خدا چگونه خلق را پدید می‌کند، سپس آن را باز می‌گرداند

که این، برای خدا آسان است. بگو در زمین بگردید و بنگرید چگونه خلق را پدید کرده، سپس خدا ایجاد جهان دیگر می‌کند که خدا به همه چیز توانا است.» (عنکبوت، ۱۹ و ۲۰) (ملاصدرا، ۱۳۹۲: ج ۱۸/۷)

ویژگی‌های انسان کامل

کمال عالم کیانی و غرض آن، انسان است.

مقصود از خلق، منحصر در انسان کامل است و خلقت سایر اکوان، از جمادات و نباتات و حیوانات از جهت احتیاج به ایشان در معیشت و انتفاع به آن‌ها در خدمت است و تا آن که مواد، ضایع و مهمل نگردد، صاف و زبده مواد خلقت، انسان گردیده است، چه حکمت الهیه و رحمت ربانیه اقتضا می‌کند که هیچ حقی از حقوق فوت نشود، بلکه هر مخلوقی به قدر استعداد خود به سعادت خود برسد.

و همچنین جناب شیخ را در آخر الهیات شفا بیانی شافی در این غرض است که: «رؤوس هذه الفضائل عفة و حکمة و شجاعة و مجموعها العدالة و هی خارجه عن الفضيلة النظرية و من اجتمعت له معها الحكمة النظرية فقد سعد و من فاز مع ذلك

بالخواص النبویة کاد أن یصیر ربا انسانیا و کاد أن تحل عبادته بعد الله تعالی و هو سلطان العالم الارضی و خلیفة الله فیه.»

غرض این که، اشرف موجودات و اعظم مخلوقات به حسب نوع، انسان است و به حسب شخص، فرد کامل، آن است که کمال عالم کونی و غایت حرکت وجودیه و ایجادیه است.

غایت حرکت وجودیه، کمال حقیقی حاصل برای انسان است؛ یعنی حرکت وجودیه، حرکت استکمالی است که انسان به کمال حقیقی برسد، چه خلقت، عبث نیست و هر نوعی، در راه تکامل است و به کمال ممکن خود می رسد و انسان هم از این امکان، مستثنی نیست. پس وصول به غایت انسانی، برایش ممکن است و باید به فعلیت خود برسد و آن، به فعلیت رسیده، انسان کامل است. (حسن زاده آملی، ۱۳۸۳: ۱۴۵ و ۱۴۶)

انسان کامل، قطب زمان است.

و این چنین انسان قطب زمان است. «أن محلی منها محل القطب من الریح» (نهیج البلاغه، خطبه شقشقیه)؛ لذا تعدد آن در زمان واحد، صورت پذیر نیست.

رحی بر قطب دور می زند و بر آن استوار و بدان پایدار است. همچنین خلافت الهیه، قائم به انسان کامل است که قطب عالم امکان است و گر نه خلافت الهیه نیست. مقام قطب، همان مرتبت امامت و مقام خلافت است که نه تعدد در آن راه دارد و نه انقسام به ظاهر و باطن و نه شقوق اعلم و اعقل و غیرها.

به بسط کریمه «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا»، امام در هر عصر، بیش از یک شخص، ممکن نیست و آن خلیفة الله و قطب است و کلمه خلیفه به لفظ واحد در کریمه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» اشاره به وجوب وحدت خلیفه در هر عصر است. (حسن زاده آملی، ۱۳۸۳: ۱۴۵ و ۱۴۶)

انسان کامل، محل مشیة الله است

و این چنین انسان، دارای مقام مشیة الله است و اصلاً مقام انسان کامل، مقام مشیة

الله و محل مشیئه الله است و کریمه «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (قصص، ۶۸) و دیگر آیات مشابه آن درباره مشیت، همه در وی صادق است و این مظهر مشیت و اختیار الهی، صاحب ولایت کلیه است که دارای رقائق صفات حق تعالی و محل ظهور تجلی جمیع اوصاف کمالیه الهیه است.

پس وجود انسان کامل، ظرف همه حقائق و خزاین اسماء الله است و این اسماء الله، اعیان حقایق نوریه دار هستی اند، نه اسمای لفظی. لاجرم صاحب این مقام دارای ولایت تکوینی است که مفاتیح غیب، یعنی همان حقائق نوریه در دست او است و می تواند با اذن و مشیت الهی در کائنات تصرف کند، بلکه در موطن و وعای خارج از بدن خود، انشاء و ایجاد نماید و موجودات خارجی به منزلت اعضای وی و خود او به مثابت جان آن ها گردد؛ زیرا که نفس ناطقه انسانی، مجرد قائم بذات و خارج از بدن و محیط و مستولی بر آن است و تعلق تدبیری و تصرف در بدن دارد؛ بنابراین، چه تفاوت که بدن خود را در تدبیر و تصرف خود بدارد یا اعیان خارجی دیگر را. معجزات و کرامات و هرگونه خرق عادات انسان کامل، از این جهت است.

و چون اسماء، حقائق اند و قرآن، بیان حقائق است و دو کتاب الله تکوینی و تدوینی مقارن همدیگر و این حاکی و بیان آن است؛ لذا انسان کامل، وعای حقائق قرآن و کلام الله ناطق است.

در حکمت متعالیه، مبرهن است که شیئیت شیء به صورتش است، نه به ماده اش و از امام صادق علیه السلام که کلمات و بیاناتش، کاشف رموز انبیا و اولیا و اشارت حکما و عرفا است، روایت شده است:

«ان حقیقه الشیء بصورته لا بمادته» و شأن همه موجودات هم، این است که معقول انسان گردند و انسان را هم، این شأنیت است که عاقل آن ها شود و عقل و عاقل و معقول هم به حسب وجود، یک حقیقت نوریه اند. پس انسان مؤید را است که معقولات بالفعل شود و خزانه حقائق و معارف نوری و کانون انواع علوم سبحانی

گردد؛ یعنی عالم عقلی، مضاهمی با عالم عینی شود. انسان کامل که امام قافله نوع انسانی است، متصف به این انوار ملکوتی است و مصباح و سراج منیری است که دیگر ارواح مستعده از آن فروغ می گیرند.

(حسن زاده آملی، ۱۳۸۳: ۱۴۵ و ۱۴۶)

مظهر اسم اعظم

اسمای الهی، معرف صفات جمالی و جلالی ذات اقدس حقانند و این اسماء به اعتبار جامعیت، بعضی را بر بعضی، فصل و مزیت و مرتبت است تا منتهی می شوند به کلمه مبارکه جلاله (الله) که اسم اعظم و کعبه جمیع اسماء است که همه در حول او طائف اند. همچنین، مظهر اسم اعظم و تجلی اتم آن انسان کامل، کعبه همه است و فردی از او شایسته تر نیست و در حقیقت اسم اعظم الهی است، آن مظهر اتم و کعبه کل اسم اعظم الهی در زمان غیبت خاتم اولیاء، قائم آل محمد ﷺ، مهدی موعود، حجة بن الحسن العسکری (صلوات الله علیهم اجمعین) است و دیگر اوتاد و ابدال کمال و آحاد و افراد غیر کمال به فراخور حظ و نصیبشان از تحقق به اسمای حسنی و صفات علیای الهیه به آن مرکز دایره کمال، قرب معنوی انسانی دارند.

(همان، ص ۸۹)

نتیجه گیری

در پایان می توان به این نتیجه رسید که در دو دیدگاه حکما و عرفا نسبت به انسان کامل، یکی از مبانی قویم حکما این است که انسان کامل، غایت عالم کونی و نشأه عنصری است؛ اما در منظر عرفا، حرکت وجودیه و ایجادیه، حرکت حبی است. مأخوذ از گنجینه (کنت کنزاً مخفياً فأحیبت أن أعرف فخلقت الخلق لکی أعرف) و با توجه به تعاریف و ویژگی هایی که از انسان کامل گفته شد، به طور خلاصه به این نتیجه می رسیم که انسان کامل، کامل ترین وجودی است که حق در او ظهور کرده، خلقت با او آغاز شده و با او ختم می شود، قطب عالم امکان و مرکز دایره وجود است، عالم بر حول وجود او می چرخد و به واسطه وجود او همه کاینات فیض می گیرند.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن سینا، ابوعلی حسین بن علی، النفس من کتاب الشفاء، تحقیق آیت الله حسن زاده آملی، قم، مرکز النشر التابع لمکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۵.
۲. حسن زاده آملی، حسن، انسان کامل در نهج البلاغه، قم، انتشارات الف. لام. میم، ۱۳۸۳.
۳. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه، محمد خواجهوی، تهران، چاپ دوم، انتشارات ایران مصور، ۱۳۷۸.
۴. _____، الحاشیة علی الهیات الشفاء، قم، انتشارات بیدار، بی تا.
۵. علامه طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، محمدباقر موسوی، قم، ج ۱۰، چاپ یازدهم،
جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۸.
۶. مطهری، مرتضی، انسان کامل، تهران، چاپ سی و هشتم، انتشارات صدرا، ۱۳۸۵.
۷. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، چاپ سی و دوم، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۸۰.